## جلسه 101-453

**‌شنبه - 23/01/۹9**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به این بود که جایی که بر آن سجده می‌‌کنیم باید یا زمین باشد یا چیزی که از زمین روییده است و پوشیدنی و خوردنی نباشد.

مراد از زمین اعم است از متصل به زمین یا منفصل از آن. اگر خاکی را از زمین برداریم و با آن مهر تهیه کنیم، این مصداق زمین است. روایاتی هم که راجع به فضیلت سجده بر تربت امام حسین علیه السلام وارد شده، دلالت می‌‌کند بر این مطلب. و همین‌طور روایت صالح بن حکم که از امام صادق علیه السلام پرسید آخذ معی مدرة اسجد علیها قال نعم. آیا می‌‌توانم همراه با خودم مقداری خاک‌ریزه بردارم، بر آن سجده کنم؟ حضرت فرمود اشکالی ندارد.

بعد از آن، بحث در این واقع شد که مواردی هست که شبهه مفهومیه یا مصداقیه زمین یا ما أنبتته الارض است. مثلا خاکستر یا زغال که از چوب گرفته می‌‌شود، شبهه مفهومیه نبات الارض هست. بحث شد که آیا در شبهات مفهومیه ارض یا نبات الارض آیا می‌‌توانیم با تمسک به اصل برائت بر آن‌ها سجده کنیم که عرض کردیم به نظر ما همان‌طور که حاج شیخ عبدالکریم حائری فرمودند این‌جا جای اصل برائت نیست چون عرفا وجوب سجود علی الارض أو ما انبتته الارض به معنای این است که خداوند امر کرده است به سجود بر چیزی که عرفا به آن زمین صادق است یا نبات الارض بر آن عرفا صادق است و اگر عرفا بر زغال نبات الارض صادق باشد یا نباشد، این تاثیری در سعه و ضیق جعل شارع ندارد. برائت در مواردی است که شک در سعه و ضیق جعل شارع داریم، رجوع به برائت می‌‌کنیم، اما وقتی جعل شارع معلوم است که واجب است سجود بر آنچه که عرفا مصداق زمین یا آن چیزی که از زمین روییده است باشد، حدود جعل مولی معلوم است، ‌تکلیف هم انحلالی نیست، تکلیف هم به صرف الوجود نماز با سجود بر چیزی که عرفا زمین یا روییدنی از زمین باشد هست و ما شک در امتثال آن داریم. و لذا قاعده اشتغال جاری است.

بله، اگر حکم انحلالی بود مثل شبهات تحریمیه مثلا حرمت غنا، در شبهات مفهومیه آن شک در حرمت زایده داریم، اصل برائت جاری می‌‌کنیم از حرمت چیزی که شبهه مفهومیه غنا است همان‌طور که اصل برائت از حرمت آنچه که شبهه مصداقیه غنا بود جاری می‌‌کردیم. اما در مانحن‌فیه بلااشکال در شبهات مصداقیه که نمی‌دانیم بر آن چیزی که سجده می‌‌کنیم جزء زمین است یا جزء زمین نیست، قاعده اشتغال جاری می‌‌شود، در شبهات مفهومیه آن هم به نظر ما قاعده اشتغال جاری می‌‌شود.

اما جریان استصحاب در شبهه مفهومیه، این بحثی است که آن را نیاز هست توضیح بدهیم:

ممکن است کسی بگوید اگر حالت سابقه یک چیزی این باشد که جزء زمین است یا جزء روییدنی از زمین است، بعد که دچار شبهه مفهومیه شد ما می‌‌توانیم استصحاب کنیم که هنوز جزء زمین است، هنوز جزء‌ نبات الارض است. مثلا خاکستر چوب شک می‌‌کنیم که عرف به آن ما انبتته الارض می‌‌گوید یا نمی‌گوید، بگوییم یک زمانی این مصداق ما انبتته الارض بود، ‌آن وقتی که چوب بود، استصحاب می‌‌گوید هنوز هم مصداق ما انبتته الارض است. و لذا سجده بر آن جایز است. این استحصاب موضوعی است در شبهه مفهومیه.

مشهور در شبهات مفهومیه منکر جریان استصحاب موضوعی هستند. مثال معروف این است که ما نمی‌دانیم آیا انتهاء روز با استتار قرص خورشید است یا با زوال حمره مشرقیه؟ بعد از استتار قرص خورشید کسی بخواهد استصحاب کند بقاء روز را یا استصحاب کند عدم دخول لیل را، مشهور منکر آن شدند. هر چند قائل به جریان آن هستند. مثلا امام قدس سره در کتاب البیع جلد 4 صفحه 225 قائل به جریان استصحاب موضوعی در شبهات مفهومیه شدند یا بعض معاصرین در مبانی منهاج الصالحین قائل به جریان آن شدند. ما هم مانند مشهور استصحاب موضوعی در شبهات مفهومیه را منکر شدیم و عمده وجهی که ذکر کردیم این بود که گفتیم عرفا خطاب استصحاب منصرف است به شک در خارج. ما در شبهات مفهومیه شک در خارج نداریم، شک داریم در سعه وضع و ضیق آن، نمی‌دانیم این لفظ مثل لفظ نهار آیا به نحوی وضع شده است که شامل ما بین استتار قرص و زوال حمره مشرقیه بشود یا نشود؟ ما عرفا شک در بقاء یک شیء معلوم الحدوث نداریم.

شاهد بر این مطلب این است که اگر استصحاب موضوعی در شبهات مفهومیه جاری بشود، می‌‌شود در شبهات حکمیه هم استصحاب موضوعی جاری کرد. مثلا ما نمی‌دانیم شارع فرموده تجب الصلاة الی استتار القرص یا فرموده تجب الصلاة الی زوال الحمرة المشرقیة، اصلا لفظ نهار را مطرح نکرده، ‌ما ممکن است بگوییم استصحاب می‌‌کنیم بقاء آن چیزی را که شارع موضوع حکمش قرار داده است، ‌خب قطعا این خلاف انصراف دلیل استصحاب است. چون عرف می‌‌گوید ما شک در بقاء شیء متیقن الحدوث نداریم ما شک داریم در این‌که شارع چه چیزی را موضوع حکم قرار داده است. اگر موضوع این است که تا استتار قرص نماز واجب است قطعا این موضوع مرتفع است اگر موضوع این است که تا زوال حمره مشرقیه وجوب باقی است، قطعا موضوع باقی است، هنوز زوال حمره مشرقیه نشده است. شارع حال اگر هم بگوید تجب الصلاة الی آخر النهار، ما ندانیم که آخر النهار را عرف استتار قرص می‌‌داند یا زوال حمره مشرقیه باز استصحاب این‌که هنوز آخر النهار نشده است از نظر عرف جاری نیست چون می‌‌گویند ما شک در بقاء چیزی نداریم، ما نمی‌دانیم عرف آخر النهار را چه چیزی می‌‌داند. اگر آخر النهار استتار قرص است یقینا حاصل شده اگر آخر النهار زوال حمره مشرقیه است یقینا حاصل نشده است. و لذا به نظر ما استصحاب موضوعی در شبهات مفهومیه جاری نیست.

یک نکته‌ای هم اضافه کنیم:

به نظر ما اصلا مواردی که عرف شک می‌‌کند در یک مفهوم مثلا به عرف که رجوع می‌‌کنیم در صدق عنوان نبات الارض بر خاکستر یا زغال شک می‌‌کند، نه این‌که فقط ما شک بکنیم و لکن عرف یک نظر واضحی ممکن است داشته باشد، نخیر، ما رجوع کردیم به عرف خود عرف متحیر است، از افراد مختلفی پرسیدیم که آیا زغال مصداق این عنوان است که زمین آن را روییده است؟ می‌‌گوید برای ما روشن نیست، در این‌جا اصلا کشف می‌‌شود که بین لفظ نبات الارض و این مفهوم موسعی که شامل زغال بشود اصلا ملازمه ذهنیه و قرن أکید در ذهن عرف شکل نگرفته، پس علقه وضعیه قطعا وجود ندارد بین این لفظ و این مفهوم عام. دیگر این شبهه مفهومیه نمی‌شود. شبهه مفهومیه این است که ما شک داریم عرف این زغال را داخل در معنای ما انبتته الارض می‌‌داند یا نمی‌داند. اگر خود عرف شک بکند که قطعا یک مراحلی است خود عرف شک می‌‌کند، این‌جا دیگر شبهه مفهومیه نخواهد بود. یقینا لفظ علقه وضعیه ندارد با این معنایی که شامل نبات بشود شامل زغال بشود.

ما این را بارها عرض کردیم که مثلا ما آب داریم و آب‌نمک. آب خالص آب است، آبی که پر از نمک است آب‌نمک است. اما ما بین این‌ها مقول به تشکیک است. این‌طور نیست که برای عرف واضح است که تا این مرحله آب است و بعد از این مرحله آب‌نمک است. یا مفهوم کوچک و بزرگ، جوان پیر. این‌طور نیست که برای عرف واضح باشد که مثلا این ظرف تا این مقدار کوچک است بعد از آن‌که یک مقدار که بزرگ‌تر می‌‌شود بزرگ است. این یک ادعای جزافی است. بالاخره این ظرف از کوچک‌ترین آن بگیریم تا بزرگ‌ترین آن، در اواسط عرف شک می‌‌کند که به این می‌‌گویند ظرف بزرگ یا ظرف کوچک. نه این‌که فقط من شک بکنیم چون ذهنم صاف نیست فعلا و لکن برای عرف روشن است، نخیر برای خود عرف هم روشن نیست. وقتی برای عرف روشن نیست یعنی بین لفظ بزرگ یا لفظ کوچک و این معنایی که شامل این ظرف با این اندازه معین هست، ‌علقه وضعیه و قرن أکید نیست پس شبهه مفهومیه بر آن صادق نیست.

این راجع به استصحاب موضوعی در شبهات مفهومیه بود که عرض کردیم این استصحاب جاری نیست.

اما استصحاب حکمی، استصحاب بقاء جواز سجود بر آن در مواردی که عرفا موضوع باقی است مشکلی ندارد. اگر ما استصحاب در شبهات حکمیه را طبق نظر مشهور بپذیریم مشکلی ندارد بگوییم مثلا این خاکستر اشاره کنیم یک زمانی سجود بر آن جایز بود آن وقتی که چوب بود، استصحاب می‌‌گوید الان هم سجود بر آن جایز است.

بله، گاهی ما شک در استحاله که داریم یعنی شک داریم عرفا صدق می‌‌کند که این قبلا سجود بر آن جایز بود یا صدق نمی‌کند؟ ممکن است به حدی برسد که دیگر شک بکنیم که عرفا صادق است که هذا کان یجوز السجود علیه؟ مثلا زغال اگر عرفا وجودش غیر از وجود چوب باشد و استحاله شده باشد از چوب، همان نکته‌ای که در حکم به طهارت زغالی که از چوب نجس استحاله شده گفتند که گفتند صدق نمی‌کند هذا کان نجسا، هذا کان ملاقیا للنجس، نخیر، هذا کان خشبا و الخشب کان نجسا و ملاقیا للنجس، و لذا می‌‌گفتند در موارد استحاله حتی در متنجس ما حکم به طهارت می‌‌کنیم روی این نکته که صدق نمی‌کند هذا کان نجسا هذا کان ملاقیا للنجس بلکه باید بگوییم هذا کان خشبا و الخشب کان ملاقیا للنجس، چه جور آن جا استصحاب نجاست نمی‌توانستیم جاری کنیم این‌جا هم استصحاب بقاء سجود نمی‌توانیم جاری کنیم باید بگوییم هذا کان خشبا و الخشب کان یجوز السجود علیه. این مشکل می‌‌شود که بخواهیم استصحاب کنیم بقاء سجود بر آن را در موارد استحاله. یا در موارد شک در این‌که عرف صادق می‌‌داند که هذا کان یجوز السجود علیه را یا صادق نمی‌داند که معنایش شک در استحاله است.

پس ما در صورتی می‌‌توانیم استصحاب کنیم جواز سجود را که علم به استحاله یا احتمال عرفی استحاله ندهیم. و الا اگر علم به استحاله داشته باشیم یا حتی احتمال استحاله بدهیم معنایش این است که احراز نکردیم عرف صادق می‌‌داند که هذا کان یجوز السجود علیه. مثلا زغال اگر شک در استحاله آن داشته باشیم یا علم به استحاله آن داشته باشیم معنایش این است که دیگر در فرضی که علم به استحاله داریم یقین پیدا می‌‌کنیم عرف صادق نمی‌داند هذا کان یجوز السجود علیه را همان‌طور که صادق نمی‌داند بگوییم هذا کان نجسا. و اگر شک در استحاله هم داشته باشیم شک می‌‌کنیم که آیا عرف صادق می‌‌داند هذا کان یجوز السجود علیه را؟ همین که شک بکنیم دیگر احراز ارکان استصحاب نمی‌توانیم بکنیم.

و لذا جریان استصحاب حکمی به علم به عدم استحاله عرفی اشکالی ندارد بناء‌ بر قول مشهور که استصحاب در شبهات حکمیه جاری است. البته ما این قول را در اصول نپذیرفتیم. و لذا حتی اگر علم به عدم استحاله هم داشته باشیم شک بکنیم که نبات الارض صادق است بر این شیء و لو قبلا صادق بوده است دیگر نمی‌توانیم بر آن سجده کنیم.

این راجع به شبهه مفهومیه ارض یا شبهه مفهومیه نبات الارض بود.

شبهه مصداقیه هم حکمش روشن شد. مثلا اگر شبک بکنیم این شیء خارجی سنگ است یا یک شیء مصنوعی است، ‌از اجزاء زمین نیست، در این صورت مقتضای قاعده اشتغال این است که چون ما می‌‌دانیم بر ما واجب است سجود علی الارض الاشتغال الیقینی یقتضی الفراغ الیقینی.

این بحث اولی بود که مطرح کردیم.

اما بحث دوم: این‌که صاحب عروه فرمود سجود بر معادن جایز نیست مثل ذهب و فضه و عقیق و فیروزج و این‌ها، این باید روشن بشود که ما استثنائی به نام معادن در جواز سجود بر زمین نداریم. اگر عرفا معدنی جزء زمین باشد، و لو معدن هم بر او صادق باشد، مشکلی پیش نمی‌اید و سجود بر آن صحیح خواهد بود. پس مهم این است که ببینیم عرفا خارج است این معدن از اسم زمین و از اجزاء زمین شمره نمی‌شود، ‌بلکه یک موجودی است متکون در زمین، طبعا سجده بر آن صحیح نخواهد بود. ولی اگر معدنی است که عرفا جزء زمین است سجده بر آن اشکالی نخواهد داشت.

و لذا در مثل عقیق فیروزه که از سنگ‌های گران قیمت هستند، سجده مشکلی پیدا نمی‌کند. چه فرق می‌‌کند سنگ عقیق با سنگ‌های معمولی الا این‌که سنگ عقیق بخاطر زیبایی‌اش رنگ خاص عقلاء بیشتر به آن رغبت می‌‌کنند و بذل مال می‌‌کنند در مقابل آن. این جهت که مانع نمی‌شود از صدق ارض بر این‌ها. و لذا سجده بر عقیق و فیروزه اشکال ندارد. این‌ها سنگ هستند، سنگی هستند در یک مناطقی که بخاطر امتیازهایی که این سنگ‌ها دارند موجب رغبت عقلائیه به این‌ها شده.

اما طلا و نقره: طلای خالص که از سنگ‌هایی گرفته می‌‌شود، آن طلای خالص عرفا جزء زمین نیست. یا نقره خالص که از سنگ‌هایی در زمین جدا می‌‌شود یا مس، این‌ها فلزهایی هستند که در زمین متکون شدند و عرفا زمین بر این‌ها صادق نیست. بله، سجده بر این‌ها طبعا جایز نخواهد بود.

پس به نظر ما این‌که صاحب عروه مثل مشهور استثناء کردند معادن را از جواز سجود بر زمین، ‌درست نیست، ‌باید بین این معادن تفصیل داد. طلا و نقره‌ و مس سجده بر آن‌ها جایز نیست چون عرفا جزء‌ زمین نیستند بلکه یک مخلوقی هستند که زمین ظرف این‌ها هست و متکون در زمین هستند و اما سنگ عقیق و فیروزه و مانند این‌ها، جزء‌ زمین هستند، ‌از عنوان سنگ خارج نیستند و لو سنگ قیمتی باشند. یا سنگ مرمر مثلا با این‌که از معادن است سجده بر آن اشکال ندارد.

و اما قیر و زفت که یک نوع پستی از قیر است یا آن قیر مایع را می‌‌گویند زفت و قیر جامد را می‌‌گویند قیر، بهرحال، مقتضای قاعده قطع نظر از روایات خاصه که روشن است که سجده بر آن جایز نباشد چون قیر یک ماده سیاه رنگی است که داخل زمین متکون می‌‌شود و جزء زمین نیست. ولی مشکل وجود یک اخباری است که صحیح السند هم هست، دلالت کرده بر جواز سجده بر قیر. این روایات را باید بررسی کنیم:

روایت اول صحیحه معاویة بن عمار است، ‌در وسائل الشیعة جلد 5 صفحه 354 نقل می‌‌کند. می‌‌گوید سأل المعلی بن الخنیس اباعبدالله علیه السلام و انا عنده عن السجود علی القفر و علی القیر فقال لابأس به. یا در صحیحه منصور بن حازم آمده است عن ابی عبدالله علیه السلام القیر من نبات الارض. وسائل الشیعة جلد 5 صفحه 355. این‌که القیر من نبات الارض حالا و لو از باب ادعاء حضرت فرمودند طبق این نقل قیر ادعائا نبات الارض است و لو گیاه بر آن صادق نباشد به نحو حکومت فرمودند القیر من نبات الارض از این باب که سجده بر آن جایز است.

تامل بفرمایید ببینیم راجع به این روایات چه باید بکنیم ان‌شاءالله در جلسه آینده از آن بحث می‌‌کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.